

**ویژگی‌های عوام‌فریبان بر مبنای آموزه‌های امام علی (علیه السلام)**

سید حسن حسینی الست\* / مصطفی دلشاد تهرانی\*\*

تاریخ پذیرش: ۹۸/۶/۹

تاریخ دریافت: ۹۷/۹/۱۶

**چکیده**

فریب عوام توسط عوام‌فریبان، پدیده‌ای است که از دیر باز در کنش بین حکومت‌ها و اربابان قدرت با مردم، به عنوان یک واحد اجتماعی، دیده شده است. علوم جامعه‌شناسی جدید نیز با بررسی این مهم از دو منظر؛ محرک‌های عوام‌فریبان در جهت‌دهی توده و نیز قرار گرفتن توده در مسیر اهداف گروهی خاص، توجه ویژه‌ای به این پدیده اجتماعی با عنوان عوام‌فریبی نموده است. پژوهش حاضر به تبیین و شناخت ویژگی‌های عوام‌فریبان در جهت‌دهی عوام، بر اساس تاریخ حکومت کوتاه امام علی (علیه السلام) و آموزه‌های ایشان، پرداخته است. بر طبق شواهد تاریخی، مخالفان امام (علیه السلام) با فریب عوام، سعی در به دست گرفتن قدرت و حذف امام (علیه السلام) از حکومت بوده‌اند و وجود این پدیده، زمینه‌ساز حذف حکومت علوی و انتقال قدرت به عوام‌فریبان گشته است. نتایج حاصل از این پژوهش با روش تحلیل محتوا و جمع‌آوری اطلاعات به روش کتابخانه‌ای و از دو منظر بنیادی و کاربردی، نشان‌دهنده این است که حاکمان قدرت و ارباب رسانه، با داشتن ویژگی‌هایی نظیر نفاق، آراستگی ظاهر و فساد باطن، انسجام و اتحاد بر باطل، دنیاطلبی، همدستی با شیطان و رهبر قراردادن او، شبهه افکنی و هیاهوگری در جامعه به عنوان خواص باطل، حضور دارند و جامعه را به سمت اهداف خاص خود هدایت می‌کنند.

**واژگان کلیدی**

عوام‌فریبی، فریب، عوام، خواص، توده، جامعه، نهج البلاغه.

hasan\_alast@yahoo.com  
delshadtehrani@gmail.com

\*. کارشناسی ارشد، مدرس زبان انگلیسی  
\*\* استاد، مدیرگروه رشته نهج البلاغه - دانشگاه علوم و حدیث

### طرح مسئله

آنچه در طول تاریخ بیشتر از هر شیوه دیگری در امر حکومت به چشم می‌خورد، جهت دهی به عموم جامعه در جهت تحقق اهداف حکومت‌ها است. از این منظر بسیاری از اندیشمندان و آزادیخواهان در طول تاریخ به مبارزه با آن پرداخته‌اند که این نوع تقابل و ایستادگی در نوشته‌های نثر و نظم به وفور دیده می‌شود. افکار عمومی از اساسی‌ترین مفاهیم علوم اجتماعی است که به طور گسترده در روانشناسی، تاریخ، علوم سیاسی و ارتباطات عرصه‌های عملی و نظری را به خود اختصاص داده است که می‌توان آن را حتی در آثار افلاطون و ارسطو یافت.

با نگاهی به تاریخ صدر اسلام، استفاده از ابزار و شیوه‌های اقناع در دو حکومت اموی و عباسی که هر کدام به طریقی با استفاده از جهت‌گیری عوام، قدرت را در دست گرفته و صورت حق را پوشاندند، برجسته است و در این برهه مبارزه جدی ائمه هدی (علیهم‌السلام) با حکومت‌های عوام فریب، مستمر و روشن‌گر راه بوده که کتب تاریخی و روایی مشهود است. در این میان، رفتار و گفتار امام علی (علیه‌السلام) در مقابله با عوام‌فریبی اصحاب جمل و معاویه بسیار قابل توجه است. این روشنگری‌های امام (علیه‌السلام) را می‌توان در کتب تاریخی مانند وقعه صفین، الکامل ابن اثیر، الجمل شیخ مفید، تاریخ طبری و دیگر منابع تاریخی به وفور یافت. و شارحان نهج البلاغه از جمله ابن ابی الحدید، ابن میثم نیز به این وقایع به تناسب اشاره داشته‌اند. این پژوهش با نگاهی تاریخی و بر پایه آموزه‌های امام علی (علیه‌السلام) سعی بر تبیین پاسخ‌پرسی اساسی دارد که عوام فریبان چه ویژگی‌هایی دارند که آنها را قادر می‌سازد سرنوشت جوامع را به دست گیرند و با چه ویژگی‌های شخصیتی مردم را به دنبال خود حرکت می‌دهند تا جایی که در طول تاریخ بارها حق را به حاشیه رانده و زمامدار امور می‌گردند.

### مفهوم عوام فریبی

کلمه عوام فریب معادل ریشه یونانی و متشکل از دو کلمه است: یکی؛ 'dēmos' the people به معنی مردم و دیگری agōgos 'leading به مفهوم رهبری می‌باشد و عوام فریب به معنی کسی که تلاش می‌کند حمایت مردمی را از طریق برانگیختن احساسات جلب کند. (ر.ک، هورن بای، آلبرت سیدنی، ۱۳۸۱: ۳۳۳، بابایی، ۱۳۹۰: ۱۱۱، حق شناس، سامعی، انتخابی، ۱۳۹۸: ۳۴۹) آنکه ظاهری مقبول دارد که عامه را تواند فریفت و عوام را بفریبد و عوام‌فریبی به معنای گول زدن مردم (ر.ک دهخدا، ۱۳۴۱: ۲۹/۴۱۵) و زمانی است که سیاستمداران بر فریب عامه مردم تلاش می‌کنند و سعی در القای تقدس شخصیتی خود در اذهان مردم دارند.

امام علی (علیه السلام) در دوران حکومت خود برای آشکار ساختن چهره عوام فریبان مطالب بسیاری را در موقعیت‌های مختلف بیان نموده است. نمونه برجسته‌ای که امام علی (علیه السلام) در مقابله با فریب عوام‌فریبان فرمود و انگیزه این نوشته نیز گردید، بیانی است در خطبه ۵۱ نهج البلاغه:

أَلَا وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادِلَةٌ مِنَ الْغَوَاةِ وَعَمَّسَ عَلَيْهِمُ الْحَبْرَ حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَعْرَاضَ الْمَنِيَةِ.

بدانید که معاویه گروهی نادان را به دنبال خود کشانده و حقیقت را از آنان پوشانده است. آن جماعت کورکورانه پی او می‌روند تا جائی که گلوهای خود را به کام مرگ سپارند.<sup>۱</sup> چنانکه از متن سخن برمی‌آید، این سخن در جنگ صفین به هنگام آزادسازی شریعه فرات که معاویه بر روی امام (علیه السلام) و یارانش بسته بود ایراد گشته است و تاریخ بیان این کلمات روز ۲۵ تا ۲۹ شوال سال ۳۶ می‌باشد. (ر.ک جعفری، ۱۳۷۴: ۵۲۹) و نیز ر.ک دلشاد تهرانی، ۱۳۹۲: ۸۱۴) فراهیدی عمس را به معنای پوشاندن و آشکار نکردن دانسته و در معنای اعمس الأمر، می‌نویسد؛ چیزی را بیوشانی و آشکارش نکردانی تا مشتبه شود. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱ / ۳۷۴).

بنابراین عمس نوعی خبردادن است که واقعیت را مخفی می‌دارد تا جائی که عوام گلوهای خود را در معرض تیر قرار می‌دهند و این از مشخصات حکومت‌های استبدادی و عوام فریب است چنانچه کواکبی در طبایع الاستبداد می‌گوید: دانشمندان سعی در انتشار علم دارند و مستبدان در خاموش ساختن آن و عوام بین این دو در کشاکشند. (کواکبی، ۱۳۷۸: ۱۱۷). و ابن اثیر ذیل همین حدیث از امام علی (علیه السلام) در النهایه می‌گوید: العَمْسُ: أن تری أنك لا تعرف الأمر، و أنت به عارف یعنی کسی چنان وانمود کند که از چیزی خبر ندارد، در حالی که به آن آگاه است. (ابن اثیر، ۱۳۶۷: ۳ / ۲۹۹ و نیز ر.ک ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۶ / ۱۴۷).

نتیجه اینکه بهره بردن از جهل مردم و پوشاندن حقیقت بر مبنای کلام امام (علیه السلام) قَادِلَةٌ مِنَ الْغَوَاةِ وَعَمَّسَ عَلَيْهِمُ الْحَبْرَ را میتوان معادلی برای عوام فریبی در علوم سیاسی دانست و حاکمان قدرت عوام فریب را معادل عوام فریبان دانست که در ادامه ویژگی‌های این گروه که توده را رهبری می‌کنند بسط داده می‌شود.

<sup>۱</sup> در ترجمه آیات قرآن و فرازهای نهج البلاغه از ترجمه آقای عبدالمحمد آیتی استفاده شده است. البته به علت ضعف در ترجمه، در بعضی موارد با مراجعه به ترجمه و شرح مرحوم فیض، اصلاح گردیده است.

## ویژگی های عوام فریبان

هر گروهی با داشتن مبانی نظری و اصول خود، معرفی و از سایر گروه‌ها متمایز می‌شود. ویژگی‌های یک گروه را می‌توان برگرفته از مبانی نظری آنها دانست چرا که مبانی نظری، ساختار و پایه هر دانش و مکتبی را پایه ریزی می‌کند. ویژگی‌هایی عوام‌فریبان برخاسته از دیدگاه و باور آنها به دنیا و انسان است، طلب دنیا به عنوان همه آمال و آرزوی آنها، ویژگی‌هایی را به همراه دارد که در سرنوشت خود و جامعه تأثیرگذار هستند. و همواره در کمین صید تفکر و خرد جمعی و استفاده از ذهن خالی و بدون استدلال مردم در جهت اهداف خود هستند.

از نشانه‌های عوام فریبان می‌توان به خودمعیاری، توهم‌گرایی، خودخداپنداری، اندازه‌نشناسی، دنیازدگی، مطلق‌انگاری، نقد ناپذیری، عذر ناپذیری، فرافکنی، ستایش دوستی، ظاهرگرایی، ادعاکاری و هیاهوگری اشاره کرد. (ر.ک دلشاد تهرانی، ۱۳۸۷: ۱۱۱ - ۱۴۹). و لازم به ذکر است که چون بررسی جزء به جزء همه صفات عوام فریبان از عهده و توان این نوشته خارج است، در اینجا به هفت ویژگی برجسته با تأملی بر آیات قرآن و خطب نهج البلاغه به ویژه خطبه ۱۹۴ که درباره منافقین است، پرداخته می‌شود.

### ۱. نفاق مشخصه برجسته عوام‌فریبان

نفاق از ریشه نفق که ابن فارس برای آن دو معنی ذکر کرده است؛ اول بر هر چیزی که تمام شود مانند خرج کردن پول تا اتمام آن و یا حیاتی که با مرگ به پایان رسد و دومین مفهوم که مورد نظر است، پنهان کردن چیزی است. (ابن فارس، ۱۴۰۴ ق: ۵ / ۴۵۴). و راغب در مفردات می‌گوید؛ وهو الدُّخُولُ فِي الشَّرْعِ مِنْ بَابٍ وَ الْخُرُوجُ عَنْهُ مِنْ بَابٍ. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۸۱۹). در اصطلاح عبارت است از ورود به دین از یک طرف و خروج از در دیگر و این نشان از ناپایداری ایمان در منافقین دارد. وجود خطبه‌ای جداگانه در نهج البلاغه درباره منافقین، خطبه ۱۹۴، نشان دهنده اهمیت و نیز تداوم این خط فکری در زمان امام علی علیه السلام است که در خطبه ۲۱۰ به صراحت بیان شده است:

ثُمَّ بَقُوا بَعْلًا فَتَقَرَّبُوا إِلَى أُمَّةٍ الضَّلَالَةِ وَ الدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَ الْبُهْتَانِ.

اینان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ماندند و بر آستان پیشوایان ضلالت و داعیانی که به باطل و بهتان مردم را به آتش فرا می‌خواندند، تقرب یافتند.

منافقان گروهی هستند که در طلب هوی و هوس خود ریشه های ایمان را می‌سوزانند، و به تعبیر

امام علیه السلام: فَالْصُّورَةُ صُورَةُ اِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانَ. (خطبه ۸۷). هستند که با خبرهای ساختگی و دروغ بستن بر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله، جامعه را به قهقرا می کشانند.

بعد از اینکه امام علیه السلام به حکومت رسیدند، این گروه، مردم عوام را گروه گروه به دنبال خود به هلاکت کشاندند، آنها با استفاده از ظاهری آراسته به عقل و دین، مفاهیم اصلی دین را وارونه جلوه دادند. از عبارت خطبه ۱۹۴ که حضرت می فرماید:

فَاتَّهَمُ الصَّالُونَ الْمُضِلُّونَ وَالزَّالُونَ الْمُرْتَلُونَ... وَيَعْمِدُونَكُمْ بِكُلِّ عِمَادٍ وَيَرْضُونَكُمْ بِكُلِّ مُرْصَادٍ،

اینگونه استنباط می شود که منافقین هم خود گمراه هستند و هم دیگران را به گمراهی می کشانند و در پی گمراهی دیگران از هیچ تلاشی فروگذار نیستند.

الصَّالُونَ از ریشه ضل به معنای اصلی خود به گم کردن شتر اطلاق می شد همانگونه که صاحب در المحيط فی اللغة می گوید: أَضَلَّتْ بَعِيرِي: إِذَا أَقَلَّتْ فَذَهَبَ. (صاحب، ۱۴۱۴ ق: ۷ / ۴۳۲). یعنی شترم را گم کردم و از من دور شد و ابن فارس در معجم خود ضمن اشاره به دو حرف اصلی الضاد و اللام آن را به معنی فاصله گرفتن از مسیر اصلی می داند. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۳ / ۳۵۶). و ابن درید می گوید که ضلال از همان ریشه ضد هدایت است و ضَلَّالٌ ضدُّ الهدى. (ابن درید، ۱۹۸۸ م: ۱ / ۱۴۷). و اما الزالون از ریشه زل در العین به معنای خطارفتن تیر و نیز لغزیدن پای انسان آمده است (ر.ک فراهیدی، ۱۴۰۹: ۷ / ۳۴۸) و وجه اشتراک این دو معنی زَلَّ عَنْ نَهْجِ الصَّوَابِ (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۳ / ۴) به معنای انحراف از مسیر حق است و وجه افتراق ضَلَّ و زَلَّ اولی به معنای گمراهی و گمراه کردن از روی عمد و دومی مرتکب خطا شدن به دلیل نبود علم و آگاهی. (ر.ک مکارم شیرازی، ۱۷ ص ۶۰۶ و ۶۰۷). باری این جماعت با هر شکلی از آگاهی مخالف هستند زیرا مخاطب آگاه است که بین حق و باطل تفاوت قائل است و به دام عوام فریبان نمی افتد.

طبق آیات قرآن منافقین همواره در حال خدعه و نیرنگ هستند؛

يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (بقره/۹)

اینان خدا و مؤمنان را می فریبند، و نمی دانند که تنها خود را فریب می دهند.

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ (نساء/۱۴۲)

منافقان خدا را فریب می دهند، و حال آنکه خدا آنها را فریب می دهد.

الْإِيمَانُ به فتح همزه در آیه ۲ سوره منافقون به معنی سوگند و قسم خوردن آمده است. (صاحب،

۱۴۱۴ق: ۱۰/۴۱۳) یعنی منافقان از سخن و قسم دورغ، سپری برای خود و فریبکاری خویش می‌سازند تا مردم را گمراه کنند.

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (منافقون/۲)

از سوگندهای خود سپری ساختند و از راه خدا بازداشتند و به حقیقت، آنچه می‌کنند ناپسند است.

در اینجا دو احتمال وجود دارد؛ نخست آنکه اینان گمراه می‌کنند و خود به گمراهی و عناد خویش واقف‌اند و دیگر اینکه به واسطه جهل بر گمراهی خود پافشاری می‌کنند و تعصب، آنان و اهلشان را به شقاوت می‌برد. اما در اینجا مقصود نوع اول است، یعنی گروهی که با آگاهی می‌فریبند و در پی رسیدن به هدف خود و تحریک عوام از هیچ خدعه‌ای فروگذار نیستند.

امام (علیه السلام) در معرفی منافقان که جامعه را متشتت کرده بودند، بارها در مکان و زمان‌های مختلف، روشنگری فرمودند، نمونه‌ای از این روشنگری‌ها در خطبه ۱۹، ۳۲، ۱۹۴ و ۲۱۰ مشهود است. در خطبه ۱۹ ضمن برخورد با یکی از منافقان به نام اشعث او را گمراهی معرفی می‌کند که هیچ آئینی او را هدایت نکرد. اشعث بن قیس که مورد خطاب این خطبه است بعد از نقش منافق گونه‌اش در حکمیت و همدستی با پسران نابغه، وقتی که امام (علیه السلام) بر منبر کوفه درباره حکمیت مطالبی را میگفتند (ابن میثم، ۱۳۷۵، ۱/ ۶۴۰)؛ اشعث به امام (علیه السلام) اعتراض نموده و گفت: سخنانی که تو می‌گویی به ضرر توست و نه به نفع تو. امام (علیه السلام) در پاسخ فرمودند:

مَا يَذْرِبُكَ مَا عَلِيٌّ مِمَّا لِي عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ حَائِكُ ابْنِ حَائِكٍ مُنَافِقُ ابْنِ كَافِرٍ وَاللَّهُ لَقَدْ أَسْرَكَ الْكُفْرَ مَرَّةً وَالْإِسْلَامَ أُخْرَى فَمَا فَادَاكَ مِنْ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مَالِكٌ وَلَا حَسْبُكَ (خطبه ۱۹).

تو چه دانی، که چه چیز به سود من است و چه چیز به زیان من. لعنت خدا و لعنت کنندگان بر تو باد. ای که خود و پدرت همواره دروغی چند به هم می‌بافته‌اید. ای منافق فرزند کافر. به خدا سوگند، که يك بار در زمان کافریت به اسارت افتاده‌ای و يك بار در زمان مسلمانیت، و در هر بار نه توانگری تو را از بند اسارت رها کنید و نه جاه و منزلت.

منظور از «حائک» (بافنده) کسی است که سخنان باطلی را به هم می‌بافد و بافنده دروغ و کذب است و این در واقع کار اشعث و پدرش بود، و چنین کنایه‌ای نه تنها در لغت عرب که در لغات دیگر نیز وجود دارد. و در روایتی به این معنی اشاره شده است که نزد امام صادق (علیه السلام) سخن از «حائک» به میان آمد. امام (علیه السلام) فرمود: «أَنَّه مَلْعُونٌ»، حائک ملعون است. سپس در تفسیر آن چنین فرمود:

« فَقَالَ إِنَّمَا ذَاكَ الَّذِي يُحُوكُ الْكُذِبَ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ، »

حائک کسی است که دروغ بر خدا و پیامبر ﷺ می‌بافد. (کلینی، ۱۴۲۹: ۴، ۴۴)

و نیز ر.ک مکارم شیرازی، ۱/ ۶۴۸) که نتیجه این دروغ‌بافی جز گمراهی نیست، گمراهی که حاکمان را برای نفع خود بر مردم مسلط می‌کند چنانچه امام علیؑ در انتهای خطبه اشاره کرده‌است:

وَإِنَّ أَمْرًا دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفَ وَسَاقِ إِلَيْهِمُ الْمُخْتَفَ لِحَرِي أَنْ يُفْتَهُ الْأَقْرَبُ وَلَا يَأْمَنُهُ الْأَبْعَدُ.  
(خطبه ۱۹).

مردی که شمشیرهای کین را بر قوم خود رهنمون شود و مرگ را بر سر آنان راند، سزاوار است، که خوبشاوندانش دشمن دارند و بیگانگان از شر او ایمن نشینند.

منافق با کذب، عده‌ای را بر عده‌ای می‌شوراند و عده‌ای را به کشتن می‌دهد و به واسطه گمراهی عده‌ای، از آب گل آلود بهره می‌برد همانگونه که خداوند نیز به دورغگویی آنها شهادت داده‌است:

وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (منافقون / ۱)

و خدا شهادت می‌دهد که منافقان دروغگویند.

و بر مبنای دروغ و فریب، با یکدیگر دوست و متحد می‌گردند همانگونه که امام علیؑ فرمودند:

وَتَحَاوُوا عَلَى الْكُذِبِ. (خطبه ۱۰۸).

و بر اثر دروغ با یکدیگر دوست می‌گردند.

## ۲. آراستگی ظاهر و فساد باطن

در تعبیر تضاد شخصیتی منافقان، آیه ۴ سوره منافقون برجستگی خاصی دارد. خداوند بعد از شمردن صفات آنها که کذاب، حلاف و گمراه کننده مردم است، اشاره به آراستگی ظاهر آنها دارد؛ چنان فصیح و بلیغ سخن می‌گویند که شنونده را مسحور کرده باطل را به جای حقیقت و یا باطل را با حقیقت به شنونده القا می‌کنند همانگونه که امام علیؑ فرمود:

وَلَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضَعْفٌ وَمِنْ هَذَا ضَعْفٌ فَيَمَزْجَانِ. (خطبه ۵۰).

ولی همواره پاره‌ای از حق و پاره‌ای از باطل درهم می‌آمیزند و اینگونه شیطان را بر خود مسلط می‌کنند.

ظاهر آنها جذاب و فریبنده است و طوری سخن می‌رانند که گوئی با تمام وجود موافق و همراه تو

هستند ولی در دل متفاوتند؛

وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُجَبِّبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدٌ يُحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمْ

الْعَدُوِّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (منافقون / ۴)

چون آنها را ببینی تو را از ظاهرشان خوش می‌آید، و چون سخن بگویند به سخنشان گوش می‌دهی. گویی چوبهایی هستند به دیوار تکیه داده. هر آوازی را بر زبان خود می‌پندارند. ایشان دشمنانند. از آنها حذر کن. خدایشان بکشد. به کجا منحرف می‌شوند؟

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه اینگونه منافقین را توصیف می‌کند:

وَصَفَهُمْ دَوَاءً وَقَوْلُهُمْ شَفَاءٌ وَفَعَلُهُمُ الدَّاءُ الْعِيَاءُ. (خطبه ۱۹۴).

سخن گفتنشان به دارو ماند و به زبان، خیر دیگران خواهند، ولی به عمل دردی درمان ناپذیرند. دل‌های آنها به دلیل گرفتار بودن به حسد، دشمنی، بخل، نفاق و شک بیمار است (ر.ک هاشمی

خوئی، ۱۳۵۸: ۱۲، ۱۷۷). همانگونه که خداوند می‌فرماید:

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا (بقره / ۱۰).

در دل‌هایشان مرضی است و خدا نیز بر مرضشان افزوده است.

اقوال آنها مانند زاهدان و عابدان و رفتار آنها مانند فاسقان و فاجران می‌ماند. (ر.ک ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ۱۰ / ۱۶۷). و چنانچه میدان برای جولان گروه منافقان باز باشد، با اتصال به قدرت، جامعه را به انحطاط کشانده و بر کرده مردم سوار شده هرآنچه که از دنیا بر آن حریص بوده‌اند را می‌طلبند، آنگونه که امام علی علیه السلام فرمودند:

وَقَدْ أَخْبَرَكَ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَكَ وَوَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ بِهِ لَكَ ثُمَّ بَقُوا بَعْدَ تَقَرُّبِنَا إِلَى أُمَّةٍ الضَّلَالَةِ وَالِدُعَاؤِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَالبُهْتَانِ فَوَلُّوهُمْ الْأَعْمَالَ وَجَعَلُوهُمْ حُكَّامًا عَلَى رِقَابِ النَّاسِ فَأَكَلُوا مِنْ دُنْيَانِهِمْ. (خطبه ۲۱۰).

و خداوند در قرآن از منافقان خبر داده و بدان صفات که دارند برای تو وصفشان کرده است. اینان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ماندند و بر آستان پیشوایان ضلالت و داعیانی که به باطل و بهتان مردم را به آتش فرا می‌خواندند، تقرب یافتند. حتی به حکومتشان هم گماشتند و بدین نام بر گردن مردم سوارشان کردند و در پناه نام آنها به جهان‌خواری، پرداختند.

به قدرت رسیدن منافقین، شعبه‌ای از استبداد دینی را رقم می‌زند که تشخیص حق از باطل در این امر بسیار مشکل و در حد ممتنع است چرا که تشخیص و پی بردن به حقیقت از زیر پرده ظواهر فریبنده، برای توده مشکل است. (ر.ک طالقانی، ۱۳۸۹: ۱ / ۳۱۵). این نوع استبداد یک ارادت داوطلبانه‌ای است که به واسطه تبلیغ دروغین دین ساختگی، توسط گروه ذینفع به عنوان دیانت در جامعه قلمداد شده



و ملت نادان را به دلیل جهل به اطاعت مستبد وا می‌دارند. (ر.ک نائینی، ۱۳۸۶: ۱۰۳). آغاز این پدیده در جهان اسلام را می‌توان در همان صدر اسلام، جریان سقیفه و بعد از آن امویان و عباسیان و به‌خصوص معاویه جستجو کرد. در جریان ظاهرگرایی و عوام‌فریبی معاویه نیز سه گروه به او پیوستند: گروه اول، همان دنیاخواهان که ترکیب اصلی دشمنان امام (علیه السلام) بودند. آنان عامدان و عالمانه به فریب عوام پرداختند و تمام تلاش خود را در رسیدن به اهداف معاویه به کار بستند؛ عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه.

گروه دوم که با گوشه نشینی خود مهر تأیید بر اعمال معاویه زدند مانند ابو موسی اشعری، و گروه سوم عوام بدتر از چهارپایان *أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ*. (اعراف، ۱۷۹) که به این جماعت گرویدند و آنها را عالم به دین و صحابی پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواندند. (نائینی، پیشین، ص ۱۰۳ و ۱۰۴). و در فرازی از نهج البلاغه، امام (علیه السلام) به همین امر اشاره می‌فرماید که بسیاری، فردی را به جهت صورت ساختگی از دینداری عالم می‌شمارند و در حقیقت اینگونه نیست.

*قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهَ النَّاسِ عَالِمًا وَ لَيْسَ بِهِ*. (نهج البلاغه، خطبه ۱۷).

جمعی که به ظاهر آدمی‌اند، او را دانشمند خوانند درحالی که نیست. در فرازی دیگر امام (علیه السلام) این گروه عالم‌نما را چنین معرفی می‌کند که آنها ادعا می‌کنند که در شبهات نیستند و حال آنکه در شبهه قرار دارند و مدعی‌اند که اهل بدعت نیستند درحالی بدعت‌گزار هستند؛

*وَ آخَرَ قَدْ سَمَّيَ عَالِمًا وَ لَيْسَ بِهِ... وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَآكَ مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ وَ قَوْلٍ زُورٍ قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ وَ عَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ يَوْمُنَ النَّاسِ مِنَ الْعَظَائِمِ وَ يَهْوُونَ كَيْبَ الْجُرَائِمِ يَقُولُ أَقْبَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ وَ فِيهَا وَقَعَ وَ يَقُولُ أُعْتَرِلُ الْبِدْعَ وَ بَيْنَهَا اضْطَجَعَ*. (همان).

از میان بندگان، دیگری است که خود را دانشمند نامد و از دانش در او نشانی نیست.... بر سر راه مردم دام‌های فریب گسترده و سخنان باطل گوید و کتاب خدا را به رأی خود تفسیر کند و حقیقت را به مقتضای هوای خویش به این سو و آن سو متمایل سازد... می‌گوید: چون امر شبهه ناکی پیش آید، توقف کنم، ولی، خود در آن می‌افتد. می‌گوید: از بدعتها کناره می‌جویم و، خود همواره با بدعتها دمساز است...

و این دو ویژگی؛ یعنی بودن در شبهات و دمساز بودن با بدعت را می‌توان در تاریخ صدر اسلام به وفور در معاویه و پیروانش یافت. چنین بدعتی در واقع دکان باز کردن در مقابل شریعت است و عبارت است از قرینه‌سازی هدفمند و عامدانه (ر.ک نائینی، ۱۳۸۶: ۷۵). که با ظاهر دین، حکومت را به سمت

باطل رانده و مردم را به دنبال خود می‌کشاند و همواره در پی خاموش کردن نور الهی هستند.

### ۳. انسجام و اتحاد بر باطل

در آیه ۶۷ سوره توبه، ذکر مردان و زنان منافق در کنار هم، می‌تواند نشانه‌ای از اتحاد بین منافقین در پیشبرد اهدافشان باشد (ر.ک طباطبائی، ۱۳۷۴: ۹/۴۵۲. و نیز ر.ک آخوندی، ۱۳۹۳: ۵۳ - ۷۶. و نیز ر.ک طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۴/۵).

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ. (توبه/۶۷)

مردان منافق و زنان منافق، همه همانند یکدیگرند. به کارهای زشت فرمان می‌دهند و از کارهای نیک جلو می‌گیرند و مشت خود را از انفاق در راه خدا می‌بندند. امام علی (علیه السلام) در مواضع مختلف، مقایسه‌ای بین یاران خود و اهل باطل نموده‌است، این مقایسه در عین این که شکوه‌ای از جانب امام (علیه السلام) نسبت به یارانش است، اتحاد اهل باطل و منافقان را در مقاصدشان می‌رساند، چنانچه فرمودند:

وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأُظُنُّ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ سَيَدُ الْوَنِّ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَيَّ بِاطْلِهِمْ وَتَفَرُّقِكُمْ عَنِّي عَنْ حَقِّكُمْ وَبِعَصِيَّتِكُمْ إِيَّامَكُمْ فِي الْحَقِّ وَطَاعَتِهِمْ إِيَّامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ وَيَأْتِيهِمْ الْأَمَانَةُ إِلَى صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ وَبِضَلَالَتِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَفَسَادِكُمْ فَلَوْ ائْتَمَنْتُمْ أَحَدَكُمْ عَلَى قَعْبِ لِحْيَتِي أَنْ يَذْهَبَ بِيَعْلَاقَتِي. (خطبه ۲۵).

به خدا سوگند، پندارم که این قوم بزودی بر شما چیره شوند. زیرا آنها با آنکه بر باطل‌اند، دست در دست هم دارند و شما با آنکه بر حق هستید، پراکنده‌اید. شما امامتان را، که حق با اوست، نافرمانی می‌کنید و آنان پیشوای خود را با آنکه بر باطل است فرمانبردارند. آنان با بیعتی که با پیشوای خود کرده‌اند، امانت نگه می‌دارند و شما خیانت می‌ورزید. آنان در شهرهای خود اهل صلاح و درستی هستند و شما اهل فساد و نادرستی. به گونه‌ای که اگر قذحی چوبین را به یکی از شما سپارم، ترسم که حلقه‌ها و تسمه آن را بدزدد.

این سخنان امام (علیه السلام) در پس از شیبخون‌های لشگریان معاویه و حمله‌های بسر بن ابی‌ارطاه و گریختن سعید بن نمران و عبیدالله بن عباس، فرمانداران صنعا و جند به کوفه، ایراد شده است. (ر.ک جعفری، ۱۳۷۴: ۳۰۶ - ۳۰۷. و نیز ر.ک ابن هلال ثقفی، ۱۳۷۴: ۲۳۰). متن خطبه گویاست که آنچه که اهل باطل در راستای به دست آوردن منافع مادی و اصالت داشتن دنیا در نزدشان، دنبال می‌کنند، اتحادی است که یاران امام (علیه السلام) در مسیر حق از آن غافلند. در جای دیگری از نهج البلاغه امام (علیه السلام) به اندازه‌ای از تفرقه و بی‌همتی یاران خود در ایصال به حق اندوهناک بودند که حاضر به صرف آنها شدند و

صَاحِبُكُمْ يَطِيعُ اللَّهَ وَأَنْتُمْ تَعْضُونَهِ وَصَاحِبُ أَهْلِ الشَّامِ يَعْصِي اللَّهَ وَهُمْ يَطِيعُونَهُ لَوْ دِدْتُ وَاللَّهِ أَنْ  
مُعَاوِيَةَ صَارَ فِي بَيْتِكُمْ صَرَفَ الدِّينَارِ بِالدَّنِّ هُمْ فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ وَأَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ. (خطبه  
۹۷).

فرمانروای شما، خدا را اطاعت می کند و شما نافرمانیش می نمایید و فرمانروای آنان خدا را  
نافرمانی می کند و ایشان سر بر خط فرمانش دارند. دلم می خواهد معاویه با من معاملتی کند  
چون صرافی که به دینار و درهم، ده تن از شما را از من بستاند و یک تن از مردان خود را به من  
دهد.

و در خطبه جهادیه در فرازی تعجب خود را از اینهمه اتحاد بر باطل یاران معاویه اینگونه بیان می دارد:

فَيَا عَجَبًا عَجَبًا وَاللَّهِ يَمِيتُ الْقُلُوبَ وَيَجْلِبُ اللَّهُمَّ مِنْ اجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ  
حَقِّكُمْ. (خطبه ۲۷).

شگفتا، به خدا سوگند، که همدست بودن این قوم با یکدیگر با آنکه بر باطل اند، و جدایی شما از  
یکدیگر با آنکه بر حقیق، دل را می میراند و اندوه را بر آدمی چیره می سازد.

#### ۴. ترجیح مصلحت فردی بر اصول

عوام فریبان در پی گرفتن دنیا و لذات آن به تأویل قرآن می پردازند و از خود خبرهائی را در جهت  
پیشبرد اهداف خود می سازند، تا جائی که به جعل حدیث در فضائل خود و از بین بردن فضائل حقیقی  
اکتفا نکرده، دست به ساختن تأویلاتی از قرآن می زنند بدون آنکه حق از ناحق آن شناخته شود. نگاهی  
به تاریخ تفاوت بین حکومت اصول گرای علوی با حکومت ماکیاولیست اموی که به هیچ اصلی پایدار  
نیست را روشن می کند. (ر.ک مرتضوی، شماره ۱۸، ۲-۱۶). ماکیاولی جملاتی را درباره حکومت  
مصلحت گرا و عوام فریب بیان نمود که تطابق عملی با حکومت معاویه دارد:

به شیوه روباه باید عمل کرد تا از چنگال گرگان گریخت، بنابراین فرمانروای زیرک نمی باید پایبند  
پیمان خویش باشد هنگامی که به زیان اوست. (ماکیاولی، ۱۳۶۶: ۷۹-۸۶). شهریار برای برای  
پاسداری دولت خویش چه بسا ناگزیر است وفای به عهد، نیکوکاری، مردم دوستی و دینداری را زیر پا نهد  
بنابراین باید چنان خوبی داشته باشد که با دگرگون شدن روزگار دگرگون شود و هرگاه ضرورت ایجاب کند  
به شرارت دست زند. (همان، ص ۸۷).

معاویه و مشاور خود عمروعاص برای حفظ حکومت و رسیدن به متاع دنیا از هیچ کاری که مصلحت

ایجاب می‌کرد. فروگذار نبودند از آویزان کردن پیراهن عثمان بر منبر خلیفه، خود را خونخواه عثمان معرفی کردن و به بهانه آن امام علیه السلام را به جنگ خواندن تا کشف عورت در میدان جنگ برای نجات جان خود که در تاریخ مشهود است.

ولی حکومت علوی بر پایه حق استوار بود و به اصول خود در هیچ شرایطی خدشه وارد نمی‌کرد. در نهج البلاغه جمله‌ای مؤید این نظر است که در نافرمانی باران خود اینگونه فرمود:

وَإِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا ضَلَّحُكُمْ وَيَقِيمُ أَوْ ذَكَرُوكُمْ وَكَفَى لَأَرْى إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي. (خطبه ۶۹).

می‌دانم داروی درد شما چیست و این کژی را چگونه راست توان کرد. ولی نمی‌خواهم شما را اصلاح کنم، در حالی که خود را تباه کرده باشم.

و این جمله تفاوت یک حاکم اصول‌گرا را با حکومت مصلحت‌اندیش اموی مشخص می‌کند و این تفاوت ناشی از جهان بینی آنهاست، در یک طرف، امام علیه السلام به دنبال اقامه حق است و دیگری با رجحان مصلحت ولی پوشیده به لباس حق، به دنبال مقاصد دنیوی است و در نهایت امر کسی نمی‌داند آنها دنیا را برای آخرت می‌خواهند یا آخرت برای مصلحت خویش (ر.ک امام جمعه‌زاده، شماره ۱۷، ۱۷۹-۱۹۰).

و امام علیه السلام در فرازی پرده از خواسته‌های درونی آنها می‌کشد:

وَمِنْهُمْ مَنْ يَطْلُبُ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ وَلَا يَطْلُبُ الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا قَدْ طَامَنَ مِنْ شَخْصِهِ وَقَارَبَ مِنْ حَطْوِهِ وَشَمَّرَ مِنْ تَوْبِهِ وَزَخَرَ مِنْ نَفْسِهِ لِلْأَمَانَةِ وَاتَّخَذَ سِرَّ اللَّهِ ذَرِيْعَةً إِلَى الْمَعْصِيَةِ. (خطبه ۳۲).

و کسی است، که دنیا را طلب می‌کند، با اعمالی که از آن آخرت است ولی آخرت را نمی‌طلبد با اعمالی که از آن دنیا است. چنین کسی خود را چون فرودستان جلوه می‌دهد، به هنگام راه رفتن گامهای خرد برمی‌دارد، و دامن جامه کوتاه می‌کند و خویشتن به زیور صلاح و امانت می‌آراید و پرده‌پوشی خدا را وسیله معصیت‌ها قرار می‌دهد.

این امام علیه السلام در نامه ۵۵ به همین مطلب اشاره نموده است و خطاب به معاویه فرمودند تو برای رسیدن به دنیا به تأویل قرآن پرداختی؛

فَعَدَوْتَ عَلَى الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ. (نامه ۵۵. و نیز ر.ک دلشاد تهرانی، ۱۳۹۲: ۶۹۷).

پس تو در پی دنیا تاختی و به تأویل قرآن پرداختی.

و همین‌گونه است برخورد آنها با هر حقی و به هر آنچه که پایه‌های قدرت آنها را متزلزل می‌کند، آنها به هر راهی و جهت رسیدن به هدف خود که دنیا است دست می‌بازند و دروغ و فریب را به عنوان ابزار همواره در دستان خود می‌چرخانند و برای عوام از گفته‌های خود دام‌هائی فریبنده می‌گسترانند، چنانچه

امام علیه السلام فرمودند:

وَصَبَّ لِلنَّاسِ أَشْرَاكًا مِنْ حَبَائِلِ غُزُورٍ وَقَوْلِ زُورٍ قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ وَعَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ. (نامه ۵۵).

بر سر راه مردم دامهای فریب گسترده و سخنان باطل گوید و کتاب خدا را به رأی خود تفسیر کند و حقیقت را به مقتضای هوای خویش به این سو و آن سو متمایل سازد.

و قرآن کریم درباره آنها می فرماید :

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا شَابَبَتْ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ. (آل عمران / ۷)

اما آنها که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه جوئی و میل به تأویل از متشابهات پیروی می کنند.

اینها متشابهات را تفسیر به رای می کنند و آنچه را با غیر دین را با غیر دین برای مصلحت و بقای خویش درمی آمیزند که غیر قابل تفکیک و تشخیص می شود و مردم را به همراهی خود در فتنه ها و آشوب ها می غلطانند و در آن هیاهوی مصلحت گزینی، دنیای نکوهیده خود را می طلبند.

#### ۵. شیطان گرائی

امام علیه السلام در سخن خود، این گروه را همراه با شیطان توصیف می کند به طوری که دیگر شیطان به جای آنها می بیند و سخن می گوید و بد را در نگاه آنان آراسته و آنها را به راه خطا می برد،

اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاتٌ وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكَ قَبَاضٌ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَدَبَّ وَدَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَزَكَبَ بِهِمُ الزَّلَّالَ وَزَيَّنَ لَهُمُ الْخَطْلَ فَعَلَّ مَنْ قَدْ شَرِكُهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَنَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ. (خطبه ۷).

شیطان را ملاک کار خود قرار دادند و شیطان نیز آنان را شریک خود ساخت. پس، در سینه هایشان، تخم گذاشت و جوجه برآورد و بر روی دامنشان جنبیدن گرفت و به راه افتاد، از راه چشمانشان می نگریست و از زبانشان سخن می گفت، به راه خطایشان افکند و هر نکوهیدگی و زشتی را در دیده شان بیاراست و در اعمالشان شریک شد، و سخن باطل خود بر زبان ایشان نهاد. این فراز از آن جهت اهمیت دارد که هر چه این گروه حرکت خود را به سمت ساخت خبرهای فریبنده تندتر می کنند، شیطان نیز در کمک خود به آنها تسریع کرده و باطل را بر زبان آنها جاری می کند و در نهایت به جائی می رسند که نه تنها راه برگشتی برای خود و اعوان عوام خود نمی گذارند بلکه افسار حرکت



خود را به دست شیطان می‌سپارند. همانگونه که امام علیه السلام در نامه ۵۵ معاویه را از این خطر برحذر می‌دارد؛  
**فَاتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ وَتَارِعِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ.**

پس، ای معاویه، به دل از خدای بترس و افسار خود از کف شیطان به در کن.  
 هنگامی که افسار نفس بر دست ابلیس باشد، او قلب را به تسخیر خود درآورده، زمزمه در گوش  
 می‌خواند و چاه را راه می‌نمایاند.

**وَحَدَّرَكُمْ عِدُوًّا نَفَذَ فِي الصُّدُورِ خَفِيًّا وَنَفَثَ فِي الْأَذَانِ نَجِيًّا فَافْضَلْ.** (خطبه ۸۳).  
 و شما را از شیطان، دشمنی که در دل‌هایتان پنهان شده و در گوش‌هایشان زمزمه می‌کند، بیم  
 داده. شیطان یاران خود را گمراه کند و هلاک نماید.  
 دیگر نه گوش می‌شنود و نه زبان به سخن حق گویا و در زمزه کسانی می‌گردد که امام علیه السلام آنان را  
 برحذر داشته‌است.

**فَمَهْلًا لَا تَعْدُ لِمَثَلِهَا فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ.** (خطبه ۱۹۳).  
 از این گونه سخنان بازایست که شیطان بر زبان تو دمیده است.

#### ۶. شبهه افکنی و پوشاندن حق

از مواردی که به نوع ساختن خبر مرتبط می‌گردد، ساختن خبری است که به حقیقت می‌ماند و  
 توانسته است با قدرتی محیر به صورت والدی که از مولود خود جدا نمی‌شود، عقول انسانی را به صورت  
 ناخودآگاه تسخیر کند و به هر جهت که می‌خواهد بکشاند و امام علی علیه السلام نیز هشیارانه به حقیقت این امر  
 اشاره کرده و پرده از چهره این باطل به حقیقت آراسته برداشته است، آنجا که می‌فرماید؛

**فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مَزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يُخَفَّ عَلَى الْمُتَرَدِّينَ وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ  
 انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ وَلَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ وَمِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيَمَزْجَانِ فَهَذَا كَيْسٌ يَسْتَوْلِي  
 الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَانِهِ.** (خطبه ۵۰).

اگر باطل با حق نمی‌آمیخت بر جویندگان حق پنهان نمی‌ماند و اگر حق به باطل پوشیده  
 نمی‌گشت، زبان معاندان از طعن بریده می‌شد. ولی همواره پاره‌ای از حق و پاره‌ای از باطل درهم  
 می‌آمیزند. درچنین حالی، شیطان بر دوستان خود مستولی می‌شود.

در خطبه ای دیگر تفاوت شبهه را باحق بیان می‌کند تا در نور حقانیت راه را برای عقلا باز کند که  
 چقدر لایه بین شبهه و حق باریک است و تشخیص آن نیازمند درایت و می‌فرماید شبهه از آن جهت که  
 شبیه حق است، شبهه نامیده شده است.

وَأَمَّا نَمِيَّتِ الشُّبُهَةُ شُبُهَةً لِأَنَّهَا شُبُهَةُ الْحَقِّ. (خطبه ۳۸).

شبهه را از آن روی شبهه گفته‌اند که به حق شباهت دارد، هر چند، باطل است.

و در پی این روشنگری امام علیه السلام، ویژگی متمایز کننده دوستان خدا و دشمنان خدا اینگونه بیان می‌دارد که چگونه یکی به سمت نور و هدایت حرکت می‌کند؛

فَأَمَّا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَضِيَاؤُهُمْ فِيهَا الْيَقِينُ وَدَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَى. (همان).

ولی دوستان خدا، بدان گرفتار نشوند که چراغ یقین در دست دارند و رهبرشان هدایت و رستگاری است.

و دیگری مردم را به سمت شقاوت و هلاکت دعوت می‌کنند؛

وَأَمَّا أَعْدَاءَ اللَّهِ فَدَعَاؤُهُمْ فِيهَا الضَّلَالُ وَدَلِيلُهُمُ الْعَمَى. (همان).

اما دشمنان خدا را ضلالت و گمراهی بدان فرا می‌خواند و راهنمایان کوری است.

و نکته بلاغی و مفهومی که در این جمله نهفته است که برای دشمنان خداوند حرکت کردن در گمراهی را نیاورده است، بلکه از دعوت استفاده کرده است چرا که همراه خود در گمراهی است و سعی در دعوت مردم به سمت ضلالت دارد. و نیز در خطبه ۲۰۰ همانطور که گذشت همین دو گروه مقایسه شده‌اند، از آنهایی که به دنبال باطل هستند و از هیچ روشی برای رسیدن به آن فرو گذار نیستند سخن به میان آمده و به روشنی تفاوت روش خود را که حق است و حق بر مدار اوست با روش معاویه که سردمدار جنود باطل است بیان می‌دارد. امام علیه السلام در نامه ۶۵ به صورتی آشکارا صفت عوام فریبی معاویه را یاد آور می‌شود و می‌فرماید:

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَنْ لَكَ أَنْ تَنْتَفِعَ بِاللَّحْمِ الْبَاصِرِ مِنْ عِيَانِ الْأُمُورِ فَقَدْ سَلَكَ مَدَارِجَ أَسْلَافِكَ بِادِّعَائِكَ الْأَبْطِيلَ وَاقْتِحَامِكَ غُرُورَ الْمَيْنِ وَالْأَكْذِيبِ وَبِاتِّحَالِكَ مَا قَدْ عَلَا عَنْكَ. (نامه ۶۵).

اما بعد، وقت آن رسیده که دیده بصیرت بگشایی و از آنچه عیان است، منتفع شوی. اما تو به همان راهی که گذشتگان می‌رفتند، قدم نهادی و دعوپهای باطل کردی. مشتکی دروغ بر ساخته‌ای و در اذهان عوام انداخته‌ای. مقامی به خود بستنی که از شأن تو بس برتر است. و سپس او را از ساختن شبهه‌ها و اباطیل و تلبیس آن‌ها با لباس حق بر حذر می‌دارد و می‌فرماید:

فَا حْذَرِ الشُّبُهَةَ وَاسْتَمَالِهَا عَلَى بُسْتِهَا فَإِنَّ الْفِتْنَةَ طَالَمَا أَغْدَقَتْ جَلَابِيهَا وَأَغْشَتِ الْأَبْصَارَ ظُلْمَتُهَا. (همان).

پس حذر کن از شبهه و از آمیختن حق و باطل بپرهیز. که زمان درازی است که فتنه پرده‌های

خود آویخته و ظلمت آن دیدگان را کور ساخته است.

و اشاره به این حدیث از امام صادق علیه السلام راه و روش حاکم را به خوبی روشن می‌سازد:

إِنَّ بَنِي أُمَيَّةٍ أَطْلَقُوا النَّاسَ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ، وَلَمْ يُطْلَقُوا تَعْلِيمَ الشُّرْكِ، لِكَيْ إِذَا حَمَلُوا هُمْ عَلَيْهِ لَمْ يُعْرِفُوهُ..  
(کلینی، ۱۴۲۹: ۴/۱۹۹).

حقیقت این است که بنی‌امیه، راه شناخت ایمان را بر مردم بازگشودند و راه شناخت شرک را بسته داشتند تا وقتی که شرک بر آنها تحمیل می‌شود، قدرت تشخیص را نداشته باشند.

و روشی که بنی‌امیه در پیش گرفته‌اند، که با باز گذاشتن راه شناخت ایمان و بستن راه شناخت شرک، شرایطی را در جامعه به وجود آوردند که عوام هرگز ندانند چه بر سرشان می‌آید. با چنین روشی دین را با غیر دین درهم می‌آمیزند و در چنین شرایطی تشخیص حق از باطل بسیار مشکل می‌گردد و این به این جهت است که راه تفکیک هر چیزی از چیز دیگر، استفاده از معیار سنجش است و بنی‌امیه در طول حکومت خود، معیار تشخیص بین حق و باطل را تغییر دادند و محوریت حق را از اهل بیت جدا کردند تا در هجمه بی‌امان شبهات راه برای رسیدن به حق کور گردد.

#### ۷. هیاهوگری

هیاهوگری شاخصه‌ای است که افراد برای مواجهه با حقیقت، به نفع خود استفاده می‌کنند. در لغت‌نامه دهخدا معادل آن ضوضاء، هنگامه، غوغا، قال و مقال، سر و صدا، داد و بیداد، بانگ و فریاد آمده است. (دهخدا، ۱۳۴۱: ۴۵/۳۵۱). استفاده از این روش، راه استنباط و استدلال را برای مخاطب می‌بندد. برپا کردن معرکه رسانه‌ای، کاری که معاویه بارها در برابر امام علیه السلام علم کرد و نظم جامعه را برهم ریخت یکی از دلایل اغتشاش و در نهایت شکست جنگ صفین بود.

جریان ارسال پیک معاویه به مدینه به همراه نامه‌ای سفید شروع یک هیاهوگری و راه‌اندازی توده جهت مقابله با امام علیه السلام بود؛

سه ماه پس از قتل عثمان، معاویه پیکی را به مدینه گسیل داشت و يك طومار به او داد که بسته و مهر شده بود. به او دستور داد که هنگام ورود به مدینه گوشه طومار را بدست بگیرد و آنرا بهمه نشان بده که بدانند تو حامل نامه‌ای از طرف من هستی. هنگام ورود به مدینه، آن مرد عیسی همانطور که معاویه به او دستور داده بود، گوشه طومار را در دست داشت و آنرا بهمه نشان می‌داد. نماینده بر امام علیه السلام وارد شد و طومار را داد: امام علیه السلام ختم و مهر آنرا برداشت و باز کرد. آن طومار سفید بود حتی يك حرف در آن نوشته نشده بود.



امام (علیه السلام) از بیک معاویه پرسیدند پشت سرت چه بود. گفت آیا امان دارم که بگویم. امام (علیه السلام) فرمودند: آری امان داری، خبررسان هرگز کشته نمی‌شود.

بیک گفت؛ آنچه پشت سر گذاشتم شورش مردم است که هرگز راضی نخواهند شد تا آنکه قاتلین قصاص بشوند. من پشت سر خود شصت هزار پیر گذاشتم که همه برای قتل عثمان می‌گریند. آنها پیراهن خون آلود عثمان را بر منبر دمشق افراشته زیر آن زاری میکنند. (ر.ک ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۳۳۷ / ۹ - ۳۳۸).

معاویه و همراه او ابن عاص، با تکیه بر عناصر بی‌اهمیت و مهم جلوه دادن آنها تا جایی که به عنوان یک اصل پذیرفته در جامعه باور گردد، به مقابله با امام (علیه السلام) پرداختند، وقتی که ابن عاص بعد از عهدشکنی‌های خود بهانه‌ای برای حملات و تضعیف حکومت مرکزی می‌جستند، در هیاهوگری، بر موارد بی‌اهمیت تکیه کردند و امام (علیه السلام) را در پیش شامیان به شوخی و بازی توصیف کردند تا بار دیگر بر درستی خود مهر تایید زنند و مردم بی‌خرد را همراه کنند. هنگامی که خبر نکوهش ابن عاص به امام (علیه السلام) رسید، بر منبر رفتند و اینگونه فرمودند:

عَجَابُ ابْنِ النَّابِغَةِ يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِي دُعَابَتِهِ وَأَنِّي أَمْرٌ يُتَلَعَابُهُ أَعَافِسُ وَأُمَارِسُ لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا وَتَطَوَّقَ  
أَثْمًا. (خطبه ۸۴ و نیز ر.ک ابن هلال ثقفی، ۱۳۷۴: ۲۷۷ - ۲۷۸).

در شگفتم از پسر نابغه به شامیان می‌گویند که من بسیار مزاح می‌کنم و مردی شوخ طبعم و اهل لعب و بازیچه‌ام. این سخنی است باطل و گناه‌آلود که عمر و بر زبان آورده است. گویا رسم ادعاکاران و هیاهوگران این است که در جمع خود به دلیری فریاد می‌زنند، حریف می‌طلبند، آسمان و ریسمان را به هم می‌بافند و هنگام رویارویی با شمشیر عدالت، این عورتشان است که از آنها دفاع می‌کند؛

فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَيُّ زَاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّيُوفُ مَأْخِذَهَا فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ أَكْبَرَ مَكِيدَتِهِ  
أَنْ يُنَجِّحَ الْقَرَمَ سَبْتَهُ. (خطبه ۸۴).

چون جنگ فرا رسد، به زبان، بسی امر و نهی کند تا خود را دلیر جلوه دهد، و این تا زمانی است که شمشیرها از نیام برنیامده و چون شمشیرها از نیام برآمد، بزرگترین نیرنگ او این است که عورت خود بگشاید.

آنها هیاهوی خود را بر کذب بنا نهاده‌اند، دور غمی گویند، پیمان می‌شکنند، تقبیح می‌کنند، برای جلب حمایت شامیان از هیچ ابزاری برای ایجاد تنفر در مردم و تحریک آنها دریغ نمی‌کنند.

أَمَّا وَسِرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبِ إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيُكَذِّبُ وَيَعِدُ فَيُخْلِفُ وَيَسْأَلُ فَيَجْهَلُ وَيَسْأَلُ فَيَلْحِفُ وَيُخُونُ الْعَهْدَ. (همان).

بدانید، که بدترین گفتار دروغ است، او پیوسته دروغ می‌گوید. وعده می‌دهد و خلف وعده می‌کند، اگر چیزی از او خواهند، خست می‌ورزد و اگر خود چیزی خواهد، به اصرار و سوگند، می‌ستاند و اگر پیمانی بندد در آن خیانت کند.

و سپس امام علیه السلام دلیل این همه غوغاگری عمرو بن عاص و معاویه را بیان می‌نماید:  
 أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَيَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَإِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نُسْيَانُ الْآخِرَةِ. (همان).  
 به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از هر بازیچه و مزاحی باز می‌دارد و از یاد بردن آخرت، عمرو را نگذارد که سخن حق بر زبان آورد.

و این سخن امام علیه السلام همان چیزی است که ابن عاص در هنگام مرگ طبق نقل تاریخ، به آن اعتراف کرد که چون مرگ عمرو فرارسید به پسرش گفت: پدرت آرزو می‌کند کاش در غزوه ذات السلاسل<sup>۱</sup> مرده بود، همانا من در کارهایی وارد شدم که نمی‌دانم عذر من در آنها نزد خدا چیست؟ سپس به مال خویش نگریست و فرونی آن را دید و گفت: ای کاش این مال سرگین شتری بود، ای کاش من سی سال پیش از امروز مرده بودم، دنیای معاویه را اصلاح کردم و دین خود را تباه ساختم، دنیای خود را برگزیدم و آخرتم را رها کردم، راه راست بر من پوشیده ماند تا مرگم فرارسید. (ر.ک یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲ / ۱۵۰ - ۱۵۱).

نمونه دیگری درباره هیاهوگری در نهج البلاغه بسیار قابل توجه است:

وَقَدْ أَرَعَدُوا وَأَبْرُقُوا وَمَعَ هَدْيِنِ الْأَمْرَيْنِ الْقَسْلُ وَلسْنَا نَرَعِدُ حَتَّى نُوقِعَ وَلَا نُسِيلُ حَتَّى نُمَطِّرَ. (خطبه ۹ و نیز ر.ک به ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۲ / ۴۶۸).

همانند تندر خوروشیدند و چون آذرخش شعله افکندند، با این همه، ترسیدند و در کار بماندند. [غوغا به پا کردند، هیاهو به راه انداختند و نتیجه‌ای نگرفتند] ما چون تندر نمی‌خورشیم، مگر آن گاه، که خصم را فرو کوبیم و سیل روان نمی‌کنیم مگر آن گاه که بیاریم.

امام علیه السلام این سخنان را بعد از جنگ جمل فرمودند که اصحاب جمل با هیاهوی توخالی به راه افتادند، غوغاگری کردند و به بهانه‌های واهی مانند قتل عثمان که خود در آن دست داشتند، عده‌ای را به کشتن دادند و هیچ نتیجه‌ای عایدشان نشد. امام علیه السلام با بیان تشبیهات، بیان می‌دارد که اصحاب جمل، حرف زیاد زدند ولی نتوانستند عمل کنند و عاقبت کار جز رسوایی برای بهانه‌جویان نماند.

<sup>۱</sup> منظور زمان پیامبر صلی الله علیه و آله است.

رهبرانی مانند اصحاب جمل مردم را با آرزوهای بلند فریب داده، ادعاهای توخالی به پا می‌کنند، و جامعه اسلامی را به تنش می‌کشاند ولی آنها که قدم در مسیر حق دارند، هم عمل آنها بالاتر و بیشتر از سخنشان است و هم سخن و عملشان بر مبنای حقیقت است. شاهد این نکته توصیف عمیر سرباز ابوسفیان است که در جنگ بدر، برای ارزیابی سپاه اسلام فرستاده شد و هنگامی که برگشت اینگونه گفت؛

در حدود سیصد نفر هستند که نه کمینی دارند و نه مدد کننده‌ای، اما آیا نمی بینید که سپاه محمد خاموشند و سخن نمی‌گویند؟ ... آنها هیچ تکیه‌گاهی جز شمشیرهای خود ندارند و یکی از آنها کشته نشود مگر آنکه یکی از شما را بکشد. (ر.ک الطبری، ۱۳۸۷: ۲ / ۴۴۲ و نیز ر.ک شوشتری، ۱۳۷۶، ۱۰، ۱۱۷۷).

### نتیجه‌گیری

۱. مخالفان امام (علیه السلام)، همواره با استفاده از فریب عوام، سعی در به‌دست گرفتن قدرت و حذف امام (علیه السلام) از حکومت داشته‌اند، همانگونه که وجود این پدیده بر مبنای شواهد تاریخی، حکومت علوی را در طول مدت کوتاه عمرش همواره به دفاع از خود کشانده‌است و این خود زمینه‌ساز حذف حکومت علوی و انتقال قدرت به عوام‌فریبان گشته‌است.

۲. با توجه به منابع تاریخی صدر اسلام وجود ویژگی‌هایی در مخالفان امام علی (علیه السلام) و چگونگی اثرگذاری آنها در جهت دهی عوام جامعه تبیین گردید. و مشخص گردید که معاویه ابن ابی سفیان، را بنی امیه به عنوان یک عوام فریب با ویژگی‌هایی در کلام امام علی (علیه السلام) توصیف گردید و این صفات به خوبی نشانگر اهل باطل است که در طول تاریخ با صفات مشابه به بهره برداری از جامعه پراخته‌اند.

۳. عوام‌فریبان با داشتن ویژگی‌هایی نظیر نفاق، آراستگی ظاهر و فساد باطن، انسجام و اتحاد بر باطل، ترجیح مصلحت فردی بر اصول، شیطان‌گرایی و رهبر قراردادن او، شبهه افکنی و هیاهوگری در جامعه به عنوان خواص باطل، حضور دارند و جامعه را با ابزاری خاص، به سمت اهداف خود هدایت می‌کنند.

## منابع

### قرآن کریم

- نهج البلاغه، ۱۳۷۹ ش، ترجمه و شرح سید علی نقی فیض الاسلام، تهران: انتشارات فقیه.
۱. ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد، ۱۳۳۷ ش، شرح نهج البلاغه، جلد ۱۰، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
  ۲. ابن اثیر، عزالدین، تاریخ کامل، ۱۳۷۱ ش، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، جلد ۹، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
  ۳. ابن اثیر، مبارک بن محمد، ۱۳۶۷ ش، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، جلد ۳، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
  ۴. ابن اعثم، ابو محمد احمد بن اعثم الکوفی، ۱۴۱۱ ق، الفتوح، تحقیق علی شیری، جلد ۲، بیروت: دارالاضواء.
  ۵. ابن درید، محمد بن حسن، ۱۹۸۸ م، جمهرة اللغة، جلد ۱، بیروت. بی نا.
  ۶. ابن فارس، احمد بن فارس، ۱۴۰۴ ق، معجم مقاییس اللغة، جلد ۳ و ۵، قم. بی نا.
  ۷. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، جلد ۶، بیروت: دار صادر.
  ۸. ابن میثم، میثم بن علی بن میثم بحرانی، ۱۳۷۵ ش، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ترجمه قربانعلی محمدی مقدم، علی اصغر نوایی یحیی زاده، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
  ۹. ابن هلال ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید، الغارات، ۱۳۷۴ ش، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
  ۱۰. بای، هورن و سیدنی، آلبرت، ۱۳۸۱ ش، دیکشنری آکسفورد، جلد ۴، تهران: نشر اندیشه.
  ۱۱. جعفری، سید محمد مهدی، ۱۳۷۴ ش، پرتوی از نهج البلاغه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
  ۱۲. دلشاد تهرانی، مصطفی، ۱۳۸۷ ش، کاخ تباهی، ریخت شناسی خودکامگی در نهج البلاغه، تهران: انتشارات دریا.
  ۱۳. -----، لوح بینائی، ۱۳۹۲ ش، تحلیل تاریخ حکومت امام علی (علیه السلام) با تاکید بر نهج البلاغه، تهران: انتشارات دریا.
  ۱۴. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۴۱ ش، لغت نامه، ج ۲۹ و ۴۵، تهران: دانشکده ادبیات، سازمان لغت نامه.
  ۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: بی نا.

۱۶. سید رضی، محمد بن حسین، ۱۳۸۰ ش، *نهج البلاغه*، ترجمه مصطفی زمانی، جلد ۱ و ۲، قم: انتشارات فاطمه الزهرا (علیها السلام).
۱۷. شوشتری، محمدتقی، ۱۳۷۶ ش، *بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه*، جلد ۱۰، تحقیق: بنیاد نهج البلاغه، طهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۸. صاحب، اسماعیل بن عباد، ۱۴۱۴ ق، *المحیط فی اللغة*، جلد ۷ و ۱۰، بیروت.
۱۹. طالقانی، سید محمود، ۱۳۸۹ ش، *مجموعه آثار*، به کوشش سید هادی خسروشاهی، جلد ۱، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و شهرداری تهران.
۲۰. طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۳۷۴ ش، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، جلد ۹، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ ش، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، جلد ۵، طهران: انتشارات ناصر خسرو.
۲۲. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر طبری، ۱۳۸۷ ق، *تاریخ طبری. تاریخ الامم والملوک*، جلد ۲، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث.
۲۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ ق، *کتاب العین*، جلد ۱ و ۷، قم: انتشارات هجرت.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۲۹ ق، *الکافی*، جلد ۴، قم: انتشارات دارالحدیث.
۲۵. کواکبی، سید عبدالرحمان، ۱۳۷۸ ش، *طبایع الاستبداد*، مترجم: عبدالحسین میرزای قاجار، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۶. ماکیاولی، نیکولو، ۱۳۶۶ ش، *شهریار*، ترجمه داریوش آشوری، تهران: نشر پرواز.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۵ ش، *پیام امام امیر المؤمنین (علیه السلام). شرح تازه و جامع بر نهج البلاغه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۸. نائینی، محمدحسین، ۱۳۸۶ ش، *درآمدی بردینداری مردم به همراه متن اصلی کتاب تنبیه الامه و تنزیه الملة*، بازنویسی و گردآوری محسن هجری و پی‌نوشت محمود طالقانی، تهران: صمدیه.
۲۹. هاشمی خوئی، میرزا حبیب الله، ۱۳۵۸ ش، *منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه*، جلد ۱۲، طهران: مکتبه الاسلامیه.
۳۰. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح، ۱۳۷۱ ش، *تاریخ یعقوبی*، جلد ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی

۳۱. حق شناس، محمد علی، سامعی، حسین، انتخایی، نرگس، ۱۳۹۸ ش، *فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی-فارسی* تهران: انتشارات فرهنگ معاصر
۳۲. بابایی، پرویز، ۱۳۹۰ ش، *فرهنگ اصطلاحات فلسفه*، تهران: موسسه انتشارات نگاه.

#### مقالات

۳۳. امام جمعه زاده، سید جواد، ۱۳۸۱ ش، آسیب‌شناسی جامعه و حکومت اسلامی در نهج البلاغه، *فصلنامه علمی پژوهشی علوم سیاسی*، شماره ۱۷، ص ۱۷۹-۱۹۰.
۳۴. آخوندی، محمدباقر، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ ش، سنخ‌شناسی نفاق در قرآن (بررسی جامعه‌شناختی پدیده نفاق)، *آموزه‌های قرآنی دانشگاه علوم اسلامی رضوی*، شماره ۲۰، ص ۵۳-۷۶.
۳۵. مرتضوی، سید ضیاء، زمستان ۱۳۷۹ ش، اصول‌گرایی علوی در چالش با ماکیاولیسم اموی، *فصلنامه حکومت اسلامی*، شماره ۱۸، ص ۲-۱۶.

